

مقایسه دیدگاه منطقی و فلسفی درباره حقیقت ضدان*

محمد ایزدی تبار**

چکیده

تقابل در مفردات شامل تناقض، تضاد، عدم و ملکه و تضایف است و متقابلاً به چهار قسم نقیضان، ضدان، عدم و ملکه و متضایفان تقسیم می‌گردد. موضوع بحث در این پژوهش، بررسی حقیقت تقابل تضاد و ضدان است. تضاد هم در قضایا مطرح است و هم در مفاهیم مفرده. اما در اینجا بخش دوم مراد است که از آن به تضاد در امور و تضاد در اعیان یاد می‌شود و نشان می‌دهد تضاد در مفردات، همچون سایر اقسام تقابل مفردات، از احکام وجود خارجی بوده و بحث فلسفی شمرده می‌شود. برای تبیین حقیقت ضدان باید تعاریف ضدان و محورهای تفاوت این تعاریف بررسی شود. وجودی بودن ضدان، اشتراک در جنس واحد، غایت خلاف میان ضدان، لزوم موضوع یا محل برای ضدان، تعاقب ضدان، شخصی یا کلی بودن موضوع ضدان، ذاتی بودن امتناع اجتماع آن‌ها، از ابعاد مهم اختلاف تعاریف ضدان است که با بررسی این ابعاد، ضدان حقیقی از مشهوری، نیز ضدان بالذات از ضدان بالعرض، متمایز می‌شود. با بررسی تعاریف ضدان، به مجرای تضاد و تقسیمات ضدان نیز دست می‌یابیم.

کلیدواژه‌ها

ضدان، ضدان حقیقی، ضدان مشهوری، ضدان بالذات، ضدان بالعرض، ضدان با واسطه، ضدان بی واسطه.

*. این مقاله با حمایت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام نوشته شده است.

ezadi@iki.ac.ir

** عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۰، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۱/۱۲.

مقدمه

تقابل در مفردات شامل تناقض، تضاد، عدم و ملکه و تضایف است و متقابلان به نقیضان، ضدان، عدم و ملکه و متضایفان تقسیم می‌شود. هریک از انواع تقابل در مفردات مفاهیمی هستند که از حالات موجودات خارجی شمرده شده و از ملاحظه روابط میان موجودات خارجی انتزاع می‌شوند. از این رو، مسئله فلسفی به‌شمار آمده و در فلسفه در مبحث وحدت و کثرت به آن‌ها پرداخته می‌شود (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۳۱۱؛ سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۴، ص ۲۱۶)؛ بدین جهت از تضاد و اضداد در مفردات، به تضاد در امور (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۲، ص ۷۰)، اضداد در امور (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۰۸) و اضداد در اعیان (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۴۷) تعبیر شده است. باین حال از آنجا که تقابل و اقسام آن در مسائل فراوانی از منطق کاربرد دارند، منطق‌دانان بررسی آن‌ها را برای فهم مباحث منطقی لازم دانسته و در مباحث خود گنجانده‌اند.

در این نوشتار از میان تضاد در قضایا و تضاد در مفردات، قسم دوم است که مورد بحث قرار می‌گیرد. از آنجا که پرداختن به همه جوانب این موضوع، اعم از حقیقت تضاد و ضدان، مجرای تضاد، اقسام آن، احکام و قواعد مربوط به ضدان، نیازمند بحثی گسترده است که از گنجایش یک مقاله بیرون است، در این نوشتار تنها درباره حقیقت تضاد و ضدان، تعاریف ضدان و محورهای تفاوت آن‌ها به بحث و بررسی پرداخته‌ایم و دیگر جوانب موضوع را به فرصتی دیگر وا گذاشته‌ایم.

مسئله ضدان، از دیرباز مورد توجه بسیاری از منطق‌دانان بوده و برای آنان اهمیت ویژه‌ای داشته است. کاربرد ضدان در اکتساب حد ضد، قضایای متعانده، استدلال مباشر و مواضع اضداد در کتاب جدل، از نشانه‌های اهمیت این بحث است. تعیین معیار روشن از ضدان در بازشناسی آن از سایر متقابلان، تشخیص ضدان مشهوری از حقیقی، و ضدان بالذات از ضدان بالعرض، از جمله دغدغه‌های منطق‌دانان در این زمینه بوده است.

ارسطو در منطق خود به این موضوع پرداخته است. وی در بحث تقابل مفردات، اقسام ضدان، عدم اجتماع ضدان، تعاقب بر موضوع واحد، تفاوت ضدان با سایر متقابلان را بیان کرده است، ولی شروط و احکام ضدان را به تفصیل نیاورده است (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۳-۷۰)؛

اگرچه وی در کتاب *مابعدالطبیعه* به برخی از احکام ضدان اشاره کرده است (همو، ۱۳۸۵، ص ۳۸۷-۴۰۹). در جهان اسلام، فارابی، ساوی، ابن سینا، طوسی و دیگران با تفصیل بیشتری به مسئله ضدان پرداخته‌اند. بیشتر منطق‌دانانی که از ابن سینا در *اشارات* پیروی کرده‌اند، مباحث مربوط به مقولات و مسئله ضدان را در آثار منطقی خود نیآورده‌اند.

مباحث مربوط به ضدان در منابع منطقی، در بخش‌های: مقولات، لواحق مقولات، مقدمه تناقض قضایا و گاهی نیز در مبحث الفاظ بیان شده است. ارسطو این بحث را در مقولات آورده و ابن سینا - در کتاب *شفا* - آن را در لواحق مقولات قرار داده است. البته او در *منطق اشارات*، *دانشنامه علائی و نجات* - که مشتمل بر مقولات نیستند - هیچ سخنی از ضدان به میان نیآورده است.

۱. معنای لغوی و اصطلاحی ضدان

ضد در لغت و عرف یعنی آنچه مخالف شیء است (فیومی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۳۵۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۳۶۳) و با آن به منازعه برخاسته تا بر او غالب شود (فراهیدی، ۱۴۰۹، ج ۷، ص ۶). به ضد یک شیء، ممانع و منازع مساوی در قوه (فخررازی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۱۸) گفته می‌شود. معنای اصطلاحی ضدان با معنای لغوی و عرفی آن مرتبط است؛ زیرا دو ضد در نقطه مقابل یکدیگر قرار داشته، ممانع یکدیگرند. در ترجمه‌های عربی *منطق ارسطو* تعبیر متضادان و متضادات آمده است (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۳-۷۰). فارابی نیز بیشتر واژه متضادان را به کار برده (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۹-۷۱). گاهی واژه مضاد به جای ضد می‌آید (ابن حزم، ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۱۷۸). تعبیر ضدان و اضداد در عبارات اندیشمندان بسیار آمده است (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۱۴۱ و ۲۳۴؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۵-۷۶). از تضاد در مفردات به «تقابل علی طریق المضاده» (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۶)، «تقابل تضاد» (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۳) و «تقابل ضدان» (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۴) نیز تعبیر شده است.

برای ضدان تعاریف گوناگونی ارائه شده است؛ حتی برخی در تعریف خود از ضدان، چنان قلمرو گسترده‌ای برای آن بیان کرده‌اند که مثلاً و متضایفان را نیز در برمی‌گیرد؛

برای نمونه به تعریف‌های زیر بنگرید:

الف) دو امر وجودی که با هم اجتماع ندارند، ولی به تعاقب بر محل واحد وارد می‌شوند؛
ب) ضدان دو امر وجودی‌اند که اجتماع آن‌ها محال است؛ خواه دو محل داشته باشند،
خواه یک محل (غزالی، ۱۹۹۴، ص ۱۵۲؛ جرجانی، بی تا، ج ۴، ص ۷۲).

دایره این دو تعریف چنان گسترده است که اولی، مثلاًن و دومی، متضایفان را نیز
دربرمی‌گیرد. منطق‌دانان چنین شمولی را برای ضدان نپذیرفتند و قیده‌های بیشتری به تعریف آن
افزودند. باین حال، تعریف‌های منطق‌دانان بسیار گوناگون است.

نخست به بازبینی تعریف‌های ضدان پرداخته، سپس شروط ضدان را بررسی می‌کنیم تا به
تعریف دقیقی دست یابیم.

ارسطو در مقولات، تعریفی رسمی از راه مثال از ضدان ارائه داده، آن را به شریب و خیر
تعریف کرده و در طی بحث نیز نمونه‌های دیگری - همچون ایض و اسود، صحت و مرض -
برای آن آورده است (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۳). وی در کتاب *مابعدالطبیعه* در تعریف
ضدان (متضاد) می‌گوید اولاً، دو چیز را گویند که از حیث جنس با هم فرق دارند و ممکن
نیست در آن واحد در موضوعی موجود باشند؛ ثانیاً، دو چیز هم‌جنس را گویند که در مقایسه
با سایر هم‌جنس‌های خود بزرگ‌ترین فرق را با یکدیگر دارند؛ ثالثاً، دو خصوصیت از میان
خصوصیات مختلف یک موضوع، که بزرگ‌ترین فرق را با یکدیگر دارند؛ رابعاً، دو شیء را
که در میان همه اشیا بی که به قوه‌ای واحد تعلق دارند، بزرگ‌ترین فرق را با یکدیگر دارند؛
خامساً، دو شیء را که یا مطلقاً یا از حیث جنس و یا از حیث نوع، بزرگ‌ترین اختلاف را با
یکدیگر دارند (همو، ۱۳۸۵، ص ۱۹۱).

در این تعریف، دو امر معیار تضاد دانسته شده است: یکی، جمع نشدن ضدان، به‌طور
هم‌زمان در یک موضوع و دیگری نهایت اختلاف میان آن دو. مجرای تضاد در این تعریف
وسیع گرفته شده است؛ به گونه‌ای که ممکن است ضدان در جنس واحد اشتراک نداشته باشند.
فارابی در تعریف خود از ضدان شرط‌های بیشتری آورده، می‌گوید متضادان دو امری‌اند

که از جهت وجود در نهایت دوری از یکدیگرند؛ هر کدام در دورترین نقطه تباین با دیگری است و تحت یک جنس واقع هستند و پذیرنده آن دو مشخصاً امری واحد است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۹).

در این تعریف، قیدهای: نهایت دوری (نهایت خلاف)، وجودی بودن ضدان، اشتراک در یک جنس و واحد بودن موضوع ضدان، آمده است؛ همچنین به اختصاص ضدان به اعراض اشاره شده، اما اشتراک در جنس قریب، شرط نشده است. تعریف‌های دیگری نیز از ضدان ارائه شده است، از جمله:

ضدان دو ذاتی‌اند که میان آنها نهایت اختلاف وجود دارد، به‌طور پی‌درپی بر یک موضوع وارد می‌شوند و قابلیت زوال از موضوع را داشته، جنس قریبشان یک چیز است (بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۳۷).

ضدان دو امر وجودی‌اند که به‌طور پی‌درپی، در یک موضوع یا یک محل وارد شده، میان آنها نهایت اختلاف وجود دارد (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۴).

ضدان دو شیئی هستند که در موضوع واحد جمع نمی‌شوند و اگر یکی از آن دو برای موضوع وصف لازمی نباشد، یکی پس از دیگری بر موضوع وارد می‌شوند (همان).

تضاد میان دو چیز است که به‌طور پی‌درپی بر یک موضوع وارد شده، به‌گونه‌ای که یکی دیگری را از بین می‌برد، با یکدیگر جمع نمی‌شوند و میان آنها نهایت اختلاف وجود دارد. پس تضاد میان دو حالت و صفت یا میان دو صورت است که شأنیت این را دارند که به‌طور پی‌درپی در یک موضوع وجود یابند و از آن برطرف شوند (ابوالبرکات، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۳۵).

ضدان دو وصف وجودی‌اند که اجتماع آنها ناممکن است و این ناممکن بودن، برآمده از ذات آنهاست (یمتنع اجتماعهما لذاتیهما) (فخر رازی، ۱۴۱۱، ص ۳۲۸).

تضاد حقیقی، دو امر وجودی‌اند که میان آنها نهایت اختلاف وجود دارد، در یک موضوع بالفعل جمع نمی‌شوند، بلکه یکی پس از دیگری در آن وارد می‌شوند (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۶).

ضدان متقابلانی هستند که یکی سلب دیگری نبوده، تعقل هر کدام وابسته به تعقل دیگری نیست (جرجانی، بی تا، ج ۴، ص ۸۳).

ضدان دو وصف وجودی‌اند که به‌طور پی‌درپی در یک محل وارد می‌شوند و اجتماعشان محال است (همو، ۱۴۰۷، ص ۱۷۹).

نقاط مهم تعاریف یادشده در هفت محور است: وجودی بودن ضدان یا جواز عدمی بودن یکی از آن‌ها؛ اشتراک در جنس واحد قریب یا بعید یا عدم لزوم اشتراک در جنس؛ اعتبار غایت خلاف میان ضدان؛ مجرای تضاد که آیا مختص اعراض است یا در جواهر نیز جاری است؛ تعاقب ضدان بر موضوع یا محل؛ شخصی یا کلی بودن موضوع ضدان و ذاتی بودن امتناع اجتماع ضدان. در ادامه، این محورهای هفت‌گانه را ذیل شروط ضدان بررسی می‌کنیم.

۲. شروط ضدان

۲-۱. وجودی بودن ضدان

بسیاری از منطق‌دانان، وجودی بودن ضدان را شرط دانسته، با این قید مواردی مانند: وجود و عدم، دو امر عدمی، یک امر وجودی با یک امر عدمی از اضداد خارج می‌شوند. این قید در برخی تعاریف‌ها به‌روشنی بیان شده (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۴؛ فخررازی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۰)، در برخی دیگر با تعبیر «معنیان» (جرجانی، بی تا، ج ۴، ص ۶۸) یا «ذاتان» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۹)، بدان اشاره شده است؛ زیرا معنا و ذات درباره امور عدمی به‌کار نمی‌رود.

ابن سینا از سوی کسانی که ضدان را تنها دو امر وجودی می‌دانند، می‌گوید «ضد» ذاتی است که جای معنای وجودی را در موضوع می‌گیرد و عدم، ذات نیست، بلکه صرف رفتن معنای وجودی از موضوع است که در این حالت موضوع تنها از وصفی خالی شده است؛ بدون اینکه چیزی جای آن را پُر کند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۸).

منظور از وجودی بودن ضدان تحقق آن‌ها در خارج نیست؛ زیرا این نکته با امتناع اجتماع ضدان سازگار نیست، بلکه بدین معناست که مفهومی سلبی نداشته باشند (صدرالدین شیرازی،

بی‌تا، ص ۲۲۷). از این رو، ممکن است ضدان یک امر موجود و یک امر معدوم باشند، یا دو امری باشند که هیچ کدام در خارج موجود نیستند و اینکه برخی با قید وجودی بودن، معدومات را از تعریف خارج ساخته‌اند (جرجانی، بی‌تا، ج ۴، ص ۶۸)، برداشت درستی نیست.

در برخی تعاریف قید وجودی بودن نیامده است (ابن سینا، ۱۳۶۴، ص ۲۱۹؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۳۷)، بلکه برخی تصریح کرده‌اند که ضدان می‌توانند یک امر وجودی و یک امر عدمی باشند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۷). مثال‌های ضدان در سخن ارسطو نشان می‌دهد وی ضدان را منحصر به دو امر وجودی نمی‌داند. فارابی نیز زوجیت و فردیت را ضدان شمرده است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۹)؛ با آنکه فردیت امر عدمی است.

برخی بر ارسطو خرده گرفته‌اند که چگونه مواردی مانند حرکت و سکون، زوج و فرد را مصداق ضدان شمرده است؛ در حالی که بعضی از اینها ملکه و عدم ملکه‌اند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۸). این نقد بر فارابی نیز وارد است (شهابی، ۱۳۶۱، ص ۱۹۸)؛ به‌ویژه که وی وجودی بودن ضدان را شرط می‌داند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۹).

ابن سهلان با توجه به مواردی مانند حرکت و سکون، زوج و فرد... که پیشینیان آن‌ها را جزو ضدان شمرده‌اند، می‌گوید یا این موارد از دیدگاه پیشینیان امور وجودی‌اند یا این که موردنظر پیشینیان، ضدان در نگاه عامه بوده است؛ چه ضدان در نگاه عامه ممکن است دو امر وجودی یا یک امر وجودی و یک امر عدمی باشند. در نگاه عامه، ضدان دو چیزی هستند که در یک موضوع جمع نمی‌شوند، اما چنانچه یکی از آن دو برای موضوع لازم نباشد، از پی‌هم بر موضوع وارد می‌شوند (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۵).

ابن سینا با اینکه وجودی بودن ضدان را شرط می‌داند، این اشکال را بر ارسطو وارد ندانسته، می‌گوید ارسطو خود به این نکته توجه داشته است، ولی در مباحث منطقی و کتاب مقولات نظر به تفکیک دقیق مفاهیم نیست، بلکه هدف آشنایی اجمالی نوآموز با مفاهیم است؛ هرچند تصویری که از بعضی مفاهیم برای او در این مرحله به‌دست می‌آید، همانند تصور عوام باشد. از این رو، لازم نیست میان ذاتی که مقابل با ذات دیگر است و میان عدم ذات که مقابل ذات

است، تفکیک قائل شده، نو آموز را برای فهم تفاوت این دو به زحمت اندازیم. بنابراین، ارسطو به جداسازی عدم ملکه از ضدان نمی پردازد، بلکه تنها مواردی مانند کوری در مقابل بینایی را که تفاوتش ظاهر است، از ضدان خارج ساخته است (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۸).

راه حلی که ابن سینا ارائه داده، همان نکته دومی است که در کلام ابن سهلان بدان اشاره شده است. همین راه حل که در برخی دیگر از شروط ضدان نیز از جانب ابن سینا بیان شده است، خاستگاه طرح دو معنا برای ضدان، یعنی ضدان مشهوری و ضدان حقیقی شده است. ضدان حقیقی مفهومی از ضدان است که در علوم حقیقی مورد توجه است و ضدان مشهوری، آن چنان که از عبارت ابن سینا به دست می آید، یعنی تصویری که عوام از ضدان دارند و تفسیر ضدان مشهوری به آنچه نزد عوام فیلسوفان مشهور است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۵؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۱۸)، روشن نیست که تفسیر درستی باشد.

۲-۲. اشتراک ضدان در جنس واحد

اشتراک در جنس قریب از سوی بسیاری از منطق دانان در تعریف ضدان آمده است (بهمینار، ۱۳۷۵، ص ۳۷؛ علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۶۶)، اما برخی آن را نیاورده اند. بنابراین باید بررسی شود که آیا اشتراک ضدان در جنس لازم است؟ در صورت لزوم آیا اشتراک در جنس بعید کافی است یا اشتراک در جنس قریب لازم است؟

لازمه اشتراک در جنس قریب، انحصار تضاد در انواع اخیر است (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۵۹)، مانند سیاهی و سفیدی که دو نوعند و جنس قریب آنها رنگ است.

کفایت اشتراک در جنس بعید مستلزم این است که در انواع غیر اخیر نیز تضاد باشد، مانند رنگ و مزه که نوع اضافی و در کیف محسوس مشترک هستند.

از سخن ارسطو برمی آید که اشتراک در جنس لازم نیست. او می گوید متضادان یا مانند ابیض و اسود تحت جنس واحدند، یا مانند عدل و جور تحت دو جنس اند، یا مانند خیر و شر، دو جنس و از دو مقوله هستند (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۷۰). از سخن سایر منطق دانان به دست

می آید که لزوم اشتراک در جنس، امری بایسته است؛ زیرا عدم اشتراک در جنس مستلزم این است که مقولات که اشتراک در جنس نداشته و هر کدام جنس عالی هستند، با هم متضاد بوده، قابل جمع نباشند؛ در حالی که برخی از این مقولات با برخی دیگر در امر واحد جمع می شوند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۵۹). از این رو، صدرا با اینکه تضاد حرکات را پذیرفته است، حرکاتی که دارای جنس مختلف هستند را متضاد نمی داند؛ برای نمونه، حرکت کیفی، کمی و آینی مانند استحاله، نمو و جابه جایی که سه نحوه حرکت تحت اجناس مختلف اند، تضادی با هم نداشته، با یکدیگر قابل جمع هستند (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۲۰۰). برخی تضاد خیر و شر را منافی این شرط دانسته اند (ر.ک: فخررازی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۴)؛ زیرا خیر و شر از مصادیق ضدان شمرده شده است؛ در حالی که اشتراک در جنس ندارند، بلکه به تعبیر ارسطو، دو جنس و از دو مقوله اند.

اما این نقض وارد نیست؛ زیرا خیر و شر، ملکه و عدم ملکه اند، نه ضدان. وانگهی خیر و شر جنس نبوده، بلکه خیریت و شریت از امور اعتباری هستند و خارج از ماهیت اشیا (همان؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۱۳).

ابن سینا تفاوت دیدگاهی را که میان ارسطو و منطق دانان پس از وی دیده می شود، چنین حل کرده است که ارسطو در مقولات به تضاد مشهوری پرداخته است، نه تضاد حقیقی (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۷-۲۶۵). گواش این است که ارسطو در *مابعدالطبیعه* می گوید اشیایی که در جنس با هم فرق دارند، راهی به یکدیگر نداشته، قابل انتقال به یکدیگر نیستند، بلکه از یکدیگر بسیار دور بوده، قابل قیاس با هم نیستند (ارسطو، ۱۳۸۵، ص ۳۸۸).

این جملات نشان می دهد که ارسطو نیز اشتراک در جنس را بایسته می داند و بنای او در جاهای دیگر، بر ضدان مشهوری بوده است.

سخن منطق دانان درباره اشتراک در جنس قریب یا کفایت اشتراک در جنس بعید مختلف است. دسته نخست به استقرا استناد کرده اند (فخررازی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۴؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۱۳). اینان می گویند صرف اشتراک در جنس بعید مانع اجتماع

نیست (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۱۳)؛ برای نمونه، شیرینی و سفیدی هر دو در شکر اجتماع دارند (شهرزوری، ۱۳۸۳، ج ۳، ص ۱۵۹)؛ درحالی که در کیف و کیف محسوس که جنس بعید است، اشتراک دارند.

برخی می گویند شجاعت و تهور متضادند؛ حال آنکه در جنس قریب مشترک نیستند؛ زیرا اولی تحت فضیلت و دومی تحت رذیلت است (ر.ک: فخررازی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۵). پاسخ این است که تضاد حقیقی میان تهور و جبن است، نه شجاعت و تهور. تضاد شجاعت و تهور، ازاین رو که اولی فضیلت و دومی رذیلت است، تضاد بالعرض است، نه تضاد حقیقی؛ زیرا فضیلت و رذیلت جنس نیستند؛ بلکه اموری اعتباری و لازمه کیفیات نفسانی هستند (ابن سینا، ۱۳۷۶، ص ۳۰۷).

۲-۳. نهایت اختلاف میان ضدان

نهایت بُعد میان ضدان (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۹)، یا نهایت اختلاف (فخررازی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۰)، یا نهایت تباعد (صدرالدین شیرازی، بی تا، ص ۲۲۷)، یکی از قیود در تعریف ضدان است. مطابق این شرط، هر ضدی بیش از یک ضد ندارد و در مواردی مانند سیاهی و سفیدی که دارای مراتب هستند، تضاد تنها میان دو طرف است و بین مراتب میانی (رنگ‌های متوسط میان سیاهی و سفیدی) و نیز بین یک طرف (سیاهی یا سفیدی) با هر یک از مراتب میانی، تضادی نیست (ابوالبرکات، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۹۳؛ میرک بخاری، ۱۳۵۳، ص ۶۰۲).

برخی این شرط را با انحصار تقابل در چهار قسم ناسازگار می دانند؛ زیرا مواردی که سایر شروط ضدان - جز نهایت اختلاف - محقق است، مندرج در هیچ یک از اقسام چهارگانه نیست (میرک بخاری، ۱۳۵۳، ص ۱۲۶). حال یا باید دست از این شرط برداریم (ر.ک: سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۵۹؛ صدرالدین شیرازی، بی تا، ص ۲۲۸) یا از انحصار تقابل در چهار قسم چشم پوشی کنیم (میرک بخاری، ۱۳۵۳، ص ۱۲۶)، یا اینکه میان تضاد مشهوری و حقیقی تفصیل قائل شویم و این شرط را مختص تضاد حقیقی دانسته، حصر تقابل در چهار قسم را با نگاه به تضاد مشهوری بدانیم (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۵).

میرک بخاری، شرط یادشده را لازم دانسته است و می گوید فیلسوفان نه ادعای انحصار تقابل در چهار قسم را دارند و نه می توانند دلیلی بر آن بیاورند. وی قسم دیگری برای تقابل، به نام تعاند از ابهری گزارش کرده است (میرک بخاری، ۱۳۵۳، ص ۱۲۶). ملاصدرا می گوید صریح سخن حکما این است که نهایت اختلاف، در تضاد مشهوری نیز معتبر است. باین حال، حصر تقابل در چهار قسم قابل دفاع است و افزودن قسم دیگر ضروری نیست. وی در تبیین نهایت اختلاف و صدق تضاد درباره نقض، یعنی مراتب وسط میان سفیدی و سیاهی می گوید طبیعت سیاهی و سفیدی در همه مراتب صادق است و به لحاظ طبیعت، همان دوری (بعد) که میان دو طرف برقرار است، بین مراتب میانی نیز برقرار است؛ همچنین این دوری بین هریک از مراتب میانی و طرف برقرار است. بنابراین، میان مراتب میانی نیز تضاد وجود دارد (صدرالدین شیرازی، بی تا، ص ۲۲۸). سخن ملاصدرا قابل مناقشه است؛ زیرا با مطرح بودن ضدان با واسطه نزد منطق دانان و اعتقاد آن ها به ارتفاع ضدان در صورت تحقق واسطه (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۴؛ سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۹)، ناسازگار است. افزون بر این، مطابق تصریح ابن سینا نهایت اختلاف، تنها در تضاد حقیقی است، نه تضاد مشهوری (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۶۴).

۲-۴. لزوم موضوع یا محل برای ضدان

کسانی که در تعریف ضدان واژه صفت را به کار برده اند، مجرای تضاد را به اعراض محدود کرده اند؛ زیرا تعبیر صفت برای اعراض است، نه جوهر. در برخی تعاریف به جای «صفتان»، تعبیر «شیئان یا ذاتان یا امران» آمده است که غیراعراض را نیز دربر می گیرد. عنصر دیگری که در تعریف ضدان، نشانه محدودیت مجرای تضاد و اختصاص آن به اعراض است، قید موضوع است که با تعبیر «تعاقب ضدان بر موضوع» آمده است. موضوع، ویژه محل اعراض است و جوهر، موجود لافی موضوع است. بیشتر منطق دانان در تعریف ضدان، با آوردن این قید گفته اند: ضدان در یک موضوع، جمع نمی شوند؛ بلکه پس از یک دیگر (به تعاقب) بر موضوع وارد می شوند (همان، ص ۲۳۰؛ بهمنیار،

۱۳۷۵، ص ۴۱۳؛ ولی برخی از منطق‌دانان، هر کدام از موضوع یا محل را کافی دانسته، گفته‌اند ضدان تعاقب بر موضوع واحد یا محل واحد دارند (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۱۴۱؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۴ و ۶۰). محل اعم از موضوع است؛ زیرا محل شامل محل غیرمستغنی از حال (مانند ماده صور جوهری) و محل مستغنی از حال (مانند موضوع اعراض) می‌شود (میرک بخاری، ۱۳۵۳، ص ۲۱۰؛ علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۵۰). اگر موضوع را در تعریف ضدان بیاوریم، جواهر از دایره تضاد خارج‌اند؛ زیرا جوهر موضوع ندارد تا ضد داشته باشد، ولی اگر محل را کافی بدانیم، در برخی از جواهر، یعنی صور جوهری که محل دارند نیز تضاد جاری است.

پس اختلاف منطق‌دانان در این جهت، از اختلاف آن‌ها در تضاد جواهر سرچشمه می‌گیرد. اگر در جواهر تضاد نباشد، قید موضوع در تعریف می‌آید و اگر در جواهر تضاد باشد، قید محل می‌آید. ابن سهلان که در مجرای تضاد نگاه فراگیری دارد، در کنار قید «تعاقب بر موضوع واحد»، «تعاقب بر محل واحد» را افزوده است تا تعریف ضدان شامل جواهر نیز باشد. او می‌گوید ضدان دو ذات وجودی‌اند که تعاقب بر موضوع یا محل واحد داشته، میان آن‌ها نهایت اختلاف باشد (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۴).

ساوی به دلالت عبارتش بر تعمیم توجه داشته می‌گوید، اگر در تضاد، تعاقب بر محل را کافی بدانیم، خواه آن محل، ماده باشد و خواه موضوع، می‌توانیم صورت آتش و آب را نیز ضدان بشماریم (همان). البته اگر بسان افلاطون، وجود محل برای جواهر را نپذیریم، باز هم تضاد در جواهر نمی‌آید (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۲۲).

ابن سینا در مقام داوری میان این دو نظریه که تضاد در جواهر وجود دارد یا خیر، می‌گوید منطق جای بررسی این مطلب نیست، ولی بر اساس استقرا و شهرت می‌توان گفت در جواهر تضاد نیست (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۱۰۶).

فیلسوفان دو نکته دیگر در این راستا مطرح کرده‌اند که جهت کامل شدن بحث بدان اشاره می‌کنیم: یکی اینکه از میان اعراض، کمیت‌ها دارای تضاد نیستند. برای این مطلب دلایلی بیان شده است؛ از جمله اینکه قید نهایت اختلاف در آن‌ها محقق نیست و تعاقب بر یک موضوع نیز ندارند (همان، ص ۱۴۲؛ سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۲۴۰).

نکته دوم، عدم تضاد در مجردات است؛ زیرا مجردات موضوع و محل ندارند. در عالم مادیات نیز تضاد در محدوده کائنات، یعنی عالم عنصری است و در عالم افلاک تضاد نیست. فیلسوفان با اینکه افلاک را در شمار مادیات می‌دانند، آن‌ها را مانند موجودات عالم کائنات نمی‌دانند که صورتی را از دست بدهد و صورتی ضد صورت نخست بیابد.^۱ بنابراین، فلک موجودی ابداعی است (ابن سینا، ۱۴۰۴ ب، ج ۱، ص ۱۰۰؛ همو، ۱۳۲۶ ق، ص ۵۶؛ ابوالبرکات، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۱۳۶). عالم عقول و افلاک از شر و فساد مبراً هستند؛ زیرا شر و فساد از تضاد سرچشمه می‌گیرند و در آن دو عالم تضاد نیست، اما در عالم عنصری تضاد وجود دارد و تضاد موجب فساد می‌شود؛ یعنی صورتی، صورت دیگر را از بین می‌برد و خود جایگزین آن می‌شود. از این رو، به عالم عنصری عالم کون و فساد می‌گویند و اگر انواع عنصری دارای افراد و مصادیق نامتناهی است، در پرتو تضاد است و معروف است که «لولا التضاد لما صح الکون و الفساد» (شهرزوری، ۱۳۸۰، ص ۳۱۷؛ سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۴۸۶).

۲-۵. تعاقب ضدان بر موضوع

تعاقب ضدان بر موضوع، یکی از شروطی است که بسیاری از منطق‌دانان در تعریف آورده‌اند. تعبیر دیگر در این باره، جواز انتقال موضوع از یک ضد به ضد دیگر است (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۳).

به نظر می‌رسد این دو تعبیر به شرط واحد اشاره دارد. تعبیر نخست از جانب ضدان و تعبیر دوم از ناحیه موضوع ملاحظه شده است. وقتی ضدان به تعاقب بر موضوع وارد شوند، یعنی با رفتن یکی، دیگری جانشین آن شود، موضوع از یک ضد به ضد دیگر منتقل شده است. از این رو، طوسی از هر دو تعبیر بهره برده است؛ گاهی جواز انتقال (همان) و گاهی تعاقب ضدان بر موضوع (همان، ص ۵۶) را به کار می‌برد.

۱. یعنی چنانچه در جواهر تضاد قائل باشیم، اولاً، در جواهر مادی است، نه مجرد؛ ثانیاً، در جواهر مادی عنصری است، نه افلاک.

در تضایف این ویژگی وجود ندارد؛ یعنی موضوع، قابل انتقال از یکی به دیگری نیست (همان، ص ۵۵). در عدم و ملکه این ویژگی از یک جانب جایز است؛ یعنی موضوع از ملکه به عدم قابل انتقال است، ولی از عدم به ملکه منتقل نمی‌شود، مانند بینا که ممکن است کور شود، اما به طور طبیعی کور بینا نمی‌شود (همان، ص ۵۴؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۳۸). از این رو، مذکر و مؤنث بودن، نور و ظلمت و حرکت و سکون، از قبیل ملکه و عدم نیستند؛ زیرا انتقال از یکی به دیگری جایز نیست (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۴).

۲-۶. تشخیصی یا کلی بودن موضوع ضدان

موضوع ضدان که باید امر واحدی باشد، می‌تواند کلی یا جزئی باشد. در صورت نخست، ممکن است جنس یا نوع باشد؛ مانند عروض صحت و مرض بر بدن حیوانی که جنس است، عروض حرارت و برودت بر آب که نوع است، اما حرارت و برودت بر آب مشخص که جزئی است نیز عارض می‌شود. آنجا که موضوع کلی است، هر دو ضد می‌توانند در موضوع محقق باشند، ولی هر ضدی در یک نوع از موضوع یا در یک صنف از موضوع یا در یک فرد از موضوع محقق است، اما آنجا که موضوع جزئی است، تحقق ضدان در موضوع یک‌جا معنا ندارد و به تعاقب بر موضوع وارد می‌شوند.

ابن سینا به تعمیم موضوع ضدان تصریح کرده، می‌گوید موضوع ضدان می‌تواند واحد بعینه باشد، مانند آب مشخص که گرما و سردی بر آن عارض می‌شود، یا یک امر کلی مانند عدد باشد که موضوع فردیت و زوجیت است. وی می‌گوید زوجیت و فردیت بر عدد مطلق عارض می‌شود، اما عدد خاص نمی‌تواند موضوع هر دو باشد، بلکه یا زوج است یا فرد. از نگاه ابن سینا، قلمرو ضدان محدود به قسم نخست نیست، بلکه قسم دوم نیز در دایره ضدان است (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۷). طوسی نیز به این تعمیم تصریح دارد (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۶).

فارابی در تعریف خود از ضدان، قید «واحد بعینه» را به کار برده است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۹).

آیا می‌توان گفت وی موضوع ضدان را جزئی می‌دانست و تعمیمی که در سخن ابن‌سینا و طوسی آمده، در برابر کلام فارابی است؟

گویا مراد فارابی از واحد بعینه، واحد در مقابل متعدد است، نه واحد بالعدد، یا واحد بالخصوص که همان جزئی است. مرادش این است که دو ضد را باید نسبت به یک موضوع ملاحظه کنیم، برخلاف متضایفان که در دو موضوع هستند. گواه بر این تفسیر، کلام خود فارابی است که در مواردی واحد بعینه را به امر واحد در برابر متعدد معنا کرده است (همان، ص ۵۶ و ۴۳۸؛ همان، ج ۲، ص ۷۸) و در همین بحث ضدان، عدد را که امری کلی است، موضوع زوج و فرد دانسته است (همان، ج ۱، ص ۶۹). افزون‌براین، شارحان کلامش قید واحد بعینه را برای اخراج دو مورد دانسته‌اند: یکی، متضایفان که موضوع متعدد دارند (همان، ج ۳، ص ۱۳۶) و دیگری، دو جزء یک جسم که یکی سیاه و دیگری سفید است که در حقیقت دو موضوع‌اند (همان، ص ۶۹).

دیگر منطق‌دانان، متعرض جزئی یا کلی بودن موضوع ضدان نشده‌اند، ولی قید «عدم اجتماع ضدان در موضوع واحد» که در بیشتر تعاریف آمده است، تنها با جزئی بودن موضوع سازگار است؛ زیرا آنجا که موضوع کلی است، ضدان می‌توانند یک‌جا و نه به صورت تعاقب در موضوع محقق باشند؛ برای نمونه، عدد هم زوج است و هم فرد، جسم هم ابیض است و هم اسود.

طوسی برای تصحیح شمول موضوع ضدان، قید «علی سبیل الاقسام» را در تعریف آورده و منظور این است که ضدان به تعاقب در موضوع محقق می‌شوند، ولی آنجا که موضوع کلی است، ضدان یک‌جا محقق می‌شوند و ورودشان بر موضوع به صورت اقسام است؛ یعنی ورود ضدان بر موضوع، موجب تقسیم موضوع به دو نوع یا دو صنف یا دو فرد می‌شود، یا این‌گونه بگوییم که هر ضدی بر قسمی از موضوع که نوع یا صنف یا فرد باشد، وارد می‌شود. در هر صورت با آوردن این قید، شمول موضوع نسبت به کلی ترمیم می‌شود؛ اما باید دقت شود که این قید را نباید متفرع بر عدم اجتماع ضدان بگیریم؛ زیرا چنان‌که اشاره شد، عدم اجتماع مخصوص موضوع جزئی است.

بعید نیست بتوانیم تعمیم یادشده در کلام ابن سینا و طوسی را مختص ضدان مشهوری بدانیم، بلکه ظاهر کلام خواجه گویای همین اختصاص است و کلام ابن سینا نیز با آن جمع پذیر است. در این صورت ضدان حقیقی در موضوعات جزئی منحصر خواهد شد و قید «عدم اجتماع، مگر به تعاقب» که در سخن منطقدانان آمده است، بر کلیت خود باقی می ماند.

۲-۷. ذاتی بودن امتناع اجتماع

عنصر دیگر در تعریف ضدان، قید «لذاتیهما» است. وجه آن این است که امتناع اجتماع دو امر، گاهی از ذات خود آن دو امر سرچشمه می گیرد و گاهی به خاطر واسطه است. تنها صورت نخست، ضدان به شمار می آیند، مانند سیاهی و سفیدی که امتناع اجتماعشان به خاطر خود آن دو است. علم به حرکت و علم به سکون نیز امتناع اجتماع دارند، ولی وجه امتناع این است که علم به حرکت و سکون مستلزم حرکت و سکون است که ضدانند. درباره عجز و حرکت اختیاری نیز که جمعشان ممتنع است، واسطه در کار است؛ زیرا حرکت اختیاری مستلزم قدرت است و عجز و قدرت ضدانند. از این رو، عده ای در تعریف ضدان، قید لذاتیهما یا بذاتیهما یا بذاتیهما را افزوده اند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۱۰۶؛ نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۵، ص ۲۳۲؛ جرجانی، بی تا، ج ۴، ص ۶۸) تا این دو صورت را جدا کنند.

البته هرگاه دو شیء مانند حرارت و برودت متضاد باشند، میان موضوع آنها، یعنی حار و بارد نیز تضاد است (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۱۵۹). همچنین میان احر و ابرد که صفت تفضیلی از حار و بارد است (صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۴، ص ۲۱۰)، اما تضاد درباره اوصاف، یعنی حرارت و برودت که امتناع اجتماعشان ذاتی است، تضاد حقیقی و بالذات است و درباره موضوع یا محل آنها، یعنی حار و بارد، همچنین میان وصف تفضیلی از آنها، یعنی احر و ابرد تضاد بالعرض و بالتبع است؛ زیرا صدق تضاد درباره حار و بارد و احر و ابرد، با واسطه حرارت و برودت است و هر جا واسطه در عروض باشد، صدق وصف بالعرض است، نه حقیقی.

از آنچه گذشت، روشن شد که ضدان و تضاد حقیقی دارای دو اصطلاح است: یکی، حقیقی در مقابل بالعرض یا مجازی که هرگاه ضدان و تضاد بدون قید به کار رود، منظور ضدان حقیقی است، نه بالعرض و مجازی؛ اصطلاح دیگر حقیقی در برابر مشهوری است که پیش تر در معانی ضدان بیان شد.

معروف این است که تفاوت ضدان مشهوری با ضدان حقیقی، در این ناحیه است که ضدان حقیقی، مشروط به نهایت اختلاف است، برخلاف ضدان مشهوری (میرک بخاری، ۱۳۵۳، ص ۴۳۰ و ۶۰۲؛ صدرالدین شیرازی، بی تا، ص ۲۲۸)؛ اما روشن شد که تفاوت آن‌ها منحصر به این قید نیست. وجودی بودن ضدان، تحت جنس واحد بودن یا تحت جنس قریب بودن و تعاقب بر موضوع واحد در ضدان حقیقی شرط است و در ضدان مشهوری، بعضی از این قیود یا هیچ کدام لحاظ نشده است (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۷ و ۲۶۲؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۴). بنابراین، دایره ضدان مشهوری بسیار گسترده می شود و مواردی مانند زوج و فرد، حرکت و سکون، و سیاهی و زردی را در برمی گیرد؛ در حالی که شروط ضدان حقیقی را ندارند (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۸). برخی می گویند پیشینیان قید نهایت اختلاف را در تضاد شرط نمی دانستند، بلکه این شرط را متأخران بدان افزوده اند و از این جهت تفاوتی میان تضاد مشهوری و حقیقی نیست (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۴؛ تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۶۰؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۱۸).

اما از سخن ابن سینا و دیگران برمی آید که: اولاً، تضاد مشهوری و حقیقی در قید نهایت اختلاف متفاوت اند، ولی تفاوت آن‌ها منحصر به این قید نیست، بلکه قیود دیگر، به ویژه وجودی بودن ضدان نیز در این بحث نقش دارد؛ ثانیاً، اختلاف دیدگاه در قیده‌های اشاره شده، بر پایه جایگاه بحث است؛ به این معنا که در علوم حقیقی به طور دقیق به قیود توجه داشته اند؛ ولی در منطق، درباره معانی اصطلاحات با مسامحه رفتار کرده و آن گونه که میان عامه مردم مشهور است، به تعریف پرداخته اند؛ زیرا هدف بیان معانی اصطلاحات به صورت فی الجمله بوده است تا دستگیر متعلم و نوآموز باشد (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۷ و ۲۶۲؛ نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۵).

از آنچه بیان شد، به دست آمد که دو تعریف برای ضدان لازم است. یکی برای ضدان حقیقی و دیگری برای ضدان مشهوری.

ضدان حقیقی عبارت‌اند از دو امر وجودی که تحت یک جنس قریب قرار داشته، میان آن‌ها نهایت اختلاف است و به خاطر ناسازگاری با یکدیگر، اجتماعشان در موضوع واحد محال است و چنانچه یکی از آن دو برای موضوع لازم نباشد، می‌توانند در پی هم بر موضوع وارد شده، موضوع از یکی به دیگری منتقل شود.

ضدان مشهوری دو امری هستند که اجتماعشان در یک موضوع جزئی ممکن نیست و اگر یکی از آن دو لازم موضوع نباشد، می‌توانند در پی هم بر موضوع وارد شوند و چنانچه موضوع کلی باشد، هر دو می‌توانند در موضوع به نحو اقتسام محقق شوند؛ خواه این دو امر، وجودی باشند یا یکی از آن دو عدمی باشد، خواه تحت یک جنس قریب باشند، خواه نباشند، میان آن‌ها نهایت اختلاف باشد یا نباشد.

۳. مقایسه ضدان با دیگر متقابلان

پس از تعریف ضدان، شایسته است مقایسه‌ای میان ضدان و سایر متقابلان انجام شود تا تمایز اقسام متقابلان از یکدیگر آشکار شده، نیز راز قیودی که در تعریف ضدان آمده، روشن تر شود. در نقیضان، یکی از متقابلان، امر وجودی و دیگری عدمی است و میان آن دو واسطه‌ای نبوده، اجتماع و ارتفاعشان ممتنع است. ضدان حقیقی دو امر وجودی‌اند که اجتماعشان در موضوع واحد ممکن نیست؛ اما با توجه به شرط نهایت اختلاف، ارتفاع آن‌ها ممکن است. تمایز مفهومی ضدان مشهوری با نقیضان این است که در نقیضان یکی عدمی است، ولی ضدان می‌توانند دو امر وجودی نیز باشند، اما از نظر مصداقی آنجا که ضدان مشهوری، از قبیل امر وجودی و عدمی‌اند، تمایز ضدان از نقیضان روشن نیست. چنین مواردی با اینکه به حسب شهرت، تضاد بر آن صادق است، گاهی در عدم و ملکه و گاهی در نقیضان مندرج است. در عدم و ملکه، یکی از دو طرف، امر وجودی و دیگری عدمی است؛ ولی ضدان حقیقی

دو امر وجودی‌اند. افزون‌براین، موضوع در عدم و ملکه باید شأنیت ملکه را داشته باشد، اما در ضدان چنین شرطی نیست (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۴). تفاوت دیگر این است که در عدم و ملکه، انتقال موضوع از هر دو به شیء سوم ممکن نیست؛ یعنی یا ملکه صادق است یا عدم، ولی در ضدان با واسطه، ممکن است موضوع از هر دو خالی شده، به شیء سوم انتقال یابد (همان، ص ۶۶؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۵۲-۲۵۸). برخی این نکته را ویژگی ضدان دانسته‌اند که در هیچ یک از انواع دیگر متقابلان جاری نیست (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۷؛ سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۹). تفاوت چهارم میان ضدان و عدم و ملکه این است که در عدم و ملکه، انتقال تنها از ناحیه ملکه امکان دارد؛ یعنی موضوع از ملکه به عدم منتقل می‌شود؛ ولی در ضدان، انتقال از هر دو سو جایز است. در ضدان مشهوری که ممکن است یکی از ضدان امر عدمی باشد، تفاوت میان ضدان و عدم و ملکه، همین نکته اخیر است. البته ویژگی انتقال موضوع از یک ضد به ضد دیگر، در آنجا که یکی از ضدان وصف طبیعی موضوع بوده، موضوع بالطبع خواهان آن باشد، جاری نیست (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۷؛ ابن‌سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۵۲).

انتقال موضوع از یکی به دیگری، وجه تمایز ضدان با متضایفان نیز شمرده می‌شود؛ زیرا در متضایفان، موضوع از یکی به دیگری انتقال نیافته، همیشه یکی از متضایفان به‌طور مشخص بر موضوع صادق می‌کند. تفاوت دیگر این است که متضایفان همیشه در دو موضوع‌اند، برخلاف ضدان که در موضوع واحد ملاحظه می‌شوند (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۳، ص ۱۳۶). تفاوت مهم دیگر متضایفان با ضدان این است که متضایفان در مقام تصور به یکدیگر وابسته بوده، ماهیت بالقیاس دارند، برخلاف ضدان که تصور یکی وابسته به تصور دیگری نیست (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۲؛ ابن‌مقفع، ۱۳۷۵، ص ۲۰)، مگر آنجا که ضدان به لحاظ ضد بودن ملاحظه شوند که از این جهت تحت مضافان واقع می‌شوند (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۵۲).

از جهت مجرای اقسام تقابل، تقابل ایجاب و سلب و تقابل تضایف در همه اشیا جاری‌اند؛ زیرا هر موجودی را می‌توان به اضافه‌ای و سلبی متصف کرد. در تقابل تضایف، جنس آن عمومیت داشته، همه‌جا جاری است، اما مصادیق آن عمومیت ندارند؛ یعنی برای هر موجودی می‌توان

اضافه‌ای در نظر گرفت، ولی مصادیق اضافه مانند پدری و پسری را نمی‌توان در همه موارد جاری دانست. در تقابل ایجاب و سلب، افزون بر عمومیت در جنس آن، جزئیات آن نیز عمومیت دارند؛ یعنی هر مصداقی از تقابل ایجاب و سلب را در نظر بگیریم، می‌توانیم آن را درباره هریک از موجودات جاری سازیم؛ برای نمونه، انسان و لائسان، حجر و لاججر، فرس و لافرس... می‌تواند در هریک از موجودات جاری باشد. دو قسم دیگر تقابل، یعنی تقابل عدم و ملکه و تقابل ضدان، اصلاً از عمومیت برخوردار نیستند؛ نه نوع این دو تقابل عمومیت دارد و نه جزئیات آن؛ یعنی نمی‌توانیم این دو تقابل را در همه اشیا جاری بدانیم؛ برای نمونه، حرارت و برودت از مصادیق ضدان است و عمی و بصر از مصادیق عدم و ملکه است و این دو مورد درباره بعضی از موجودات جاری است، نه همه موجودات؛ به‌طور مشخص این دو قسم تقابل در موجودات مجرد جاری نیست (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۹؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۲۱).

با توجه به اینکه ضدان و عدم و ملکه، معنای حقیقی و مشهوری دارند، منطقدانان میان این دو قسم تقابل، مقایسه‌ای از این جهت انجام داده، می‌گویند: معنای مشهوری ضدان، اعم از معنای حقیقی آن است و در عدم و ملکه، برعکس است (علامه حلی، ۱۳۸۱، ص ۶۷؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۱۷).

۴. تقسیمات

۴-۱. از حیث وجود و عدم وجود واسطه

تقسیم به دو قسم بی‌واسطه و باواسطه از خواص ضدان است. در سایر اقسام تقابل، واسطه حقیقی میان متقابلان وجود ندارد (ابن رشد، ۱۹۹۴، ج ۶، ص ۱۲۵؛ ساوی، ۱۹۹۳، ص ۷۶). ارسطو می‌گوید در قسم نخست، یکی از متضادان باید در موضوع محقق باشد و ارتفاع هر دو ممکن نیست؛ اما در قسم دوم ارتفاع هر دو از موضوع و تحقق واسطه ممکن است. وی بیماری و تدرسی، فرد و زوج را برای قسم نخست و سیاهی و سفیدی، ممدوح و مذموم را برای قسم دوم، نمونه آورده است (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۳ و ۶۶). او می‌افزاید، گاهی مراتب

میانی ضدان نام خاصی دارند، مانند رنگ ادکن (خاکستری) و اصفر (زرد) که میان اسود (سیاه) و ایض (سفید) واقع هستند و گاهی اسم خاصی نداشته، از آن‌ها با سلب طرفین یاد می‌شود، مانند لاجید و لاردیء (نه خوب و نه بد) که میان جید و ردیء است و لاعدل و لاجور که میان عدل و جور واقع است (همان، ص ۶۴).

این تقسیم از سوی منطق‌دانان مسلمان نیز پذیرفته شد و با اندک تفاوتی در جزئیات، در متون منطق اسلامی آمده است. فارابی اوساط (مراتب میانی اضداد) را سه قسم می‌داند؛ قسمی که اسم خاصی دارد و به تعبیر ابن سینا، اسم محصل دارد (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۵۴)، قسمی که با سلب طرفین محقق می‌شود و قسم سوم که با جمع طرفین از آن یاد می‌شود. رنگ‌های سبزی، سرخی و غیر این دو که میان سیاهی و سفیدی واقع‌اند، مثال قسم نخست است، اما فارابی برای قسم دوم و سوم، مثالی نیاورده است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۰). ابن سینا واسطه‌ای را که از قبیل سلب طرفین است، دو قسم می‌داند؛ یکی آنجا که طرفین مرتفع شده و واسطه‌ای که مخلوط از طرفین است و اسم محصلی ندارد، محقق شده است، مانند لاعادل و لاجائر؛ قسم دیگر آنجا که با ارتفاع طرفین که برای نمونه، سیاهی و سفیدی باشد، واسطه مخلوط محقق نشده، بلکه موضوع بی‌رنگ شده است. وی قسم اول را سلب طرفینی که اثباتی تحت آن است و قسم دوم را سلب طرفینی که اثباتی تحت آن نیست، نامیده است (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۵۴).

فارابی نکته‌ای را درباره ضدان با واسطه گوشزد کرده، می‌گوید برخی گمان کرده‌اند آنجا که جزئی از جسم سیاه باشد و جزء دیگرش سفید، از موارد ارتفاع ضدان و تحقق واسطه است؛ یعنی اینجا موضوع، نه سیاه است و نه سفید، ولی این گمان باطل است؛ زیرا اینجا موضوع سیاهی غیر از موضوع سفیدی است و بحث در ارتفاع ضدان و تحقق واسطه مربوط به موضوع واحد است (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۷۰).

۴-۲. از حیث جواز و عدم جواز انتقال

یکی از قیود ضدان، جواز انتقال موضوع از یک ضد به ضد دیگر، یا به واسطه است.

پیش تر اشاره شد که این قید با تعبیر تعاقب ضدان بر موضوع واحد، تفاوت ماهوی ندارد. اکنون این جهت بحث مورد توجه است که آیا تعاقب یا انتقال که ویژگی ضدان است، در همه موارد ضدان جاری است؟

در بیشتر موارد ضدان، تعاقب ضدان بر موضوع جایز است؛ بدین معنا که ضدی از موضوع مرتفع شده، ضد دیگر جای آن را بگیرد، یا در ضدان با واسطه، هر دو ضد مرتفع شده و واسطه در موضوع محقق شود؛ سیاهی و سفیدی برای جسم یا حرارت و برودت برای آب از این گونه است، اما گاهی تعاقب ضدان بر موضوع ناممکن است؛ یعنی انتقال موضوع از یک ضد به ضد دیگر یا از هر دو ضد به امر ثالثی که واسطه باشد، امکان ندارد و آن در جایی است که موضوع لزوماً به یکی از ضدان متصف بوده، بالطبع آن را خواهان است؛ برای نمونه، حرارت و برودت ضد یکدیگرند، ولی حرارت برای آتش وصف طبیعی بوده و از آن جدا نیست و ممتنع است که حرارت از این موضوع رخت برنهد و برودت جای آن را بگیرد. سیاهی و سفیدی نیز ضدان اند و سفیدی برای برف همین وضعیت را دارد. از این رو، برخی در تعریف ضدان چنین می گویند: «من شأنهما التعاقب علیه إن لم یکن أحدهما لازماً؛ یعنی ضدان در صورتی این شأنت را دارند که با تعاقب، بر موضوع وارد شوند که یکی از آن دو برای موضوع لازم نباشد» (ساوی، ۱۹۹۳، ص ۱۳۵).

بنابراین، می توان ضدان را بر اساس جواز و عدم جواز انتقال موضوع از ضدی به ضد دیگر بر دو قسم دانست. این تقسیم در سخن ارسطو (ارسطو، ۱۹۸۰، ج ۱، ص ۶۶) و فارابی (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۹) در طول تقسیم سابق و درباره ضدان با واسطه آمده است، اما در ضدان بی واسطه نیز جاری است (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۵۳؛ فخر رازی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۴) و از این رو، آن را تقسیمی مستقل قرار دادیم.

با توجه به این تقسیم، تعاقب ضدان (فارابی، ۱۴۰۸، ج ۱، ص ۶۹؛ بهمنیار، ۱۳۷۵، ص ۳۷) یا جواز انتقال موضوع از ضدی به ضد دیگر (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۵۳)، صدق کلی ندارد. بالاین حال، محقق طوسی در پی تصحیح صدق کلی بر آمده، می گوید در مواردی که یک ضد وصف طبیعی موضوع است، درست است که انتقال این موضوع خاص از یک ضد به ضد دیگر روا نیست، اما

موضوع ضدان به لحاظ موضوع بودن، قابلیت انتقال از یک ضد به ضد دیگر را دارد (همان، ص ۶۴).

۵. اشکالات

الف) ضدان قسم جداگانه‌ای برای متقابلان نیستند، بلکه مندرج در متضایفان هستند؛ زیرا خصوصیت متضایفان که با مقایسه یکدیگر معنا می‌شوند، در ضدان نیز محقق است؛ برای نمونه، حرارت به خودی خود ضد نیست، بلکه در مقایسه با برودت است که عنوان ضد بر حرارت صادق است. البته وقتی حرارت به تنهایی ملاحظه می‌شود، اضافه در آن نیست؛ اما در این حالت ضد هم بر او صادق نیست. پس ضدان از آن جهت که ضدان هستند، متضایفانند، نه قسم متضایفان (ابن سینا، ۱۴۰۴ الف، ص ۲۴۹؛ فخر رازی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۹۲).

پاسخ: در متضایفان تعقل هر یک وابسته به دیگری است؛ در حالی که اصطلاح ضد بر هر یک از حرارت و برودت صادق است و نسبت تضاد میان آن دو برقرار است؛ بدون اینکه برای معنای هر یک از آن دو، از دیگری وام بگیریم؛ زیرا تعریف ضدان بر آن دو صدق می‌کند و در این حالت معنای تضایف بر آن‌ها صادق نیست. آری، اگر نسبت تضاد میان آن‌ها را لحاظ کنیم یا هر یک را با وصف ضد بودن ملاحظه کنیم، تضایف صادق است؛ پس موضوع تضاد غیر از موضوع تضایف است. موضوع تضاد و ضدان، حرارت و برودت است و موضوع تضایف، عنوان تضاد و ضدان یا حرارت و برودت با وصف ضد بودن است (همان).

ب) شرط ضدان این است که تحت جنس قریب باشند. در نتیجه، ضدان مختص به انواع اخیر است، مانند سیاهی و سفیدی که دو نوع برای جنس لون هستند. با توجه به این نکته اشکال می‌شود که انواع اخیر در جنس مشترکند و اختلاف آن‌ها به فصول است. بنابراین، تضاد آن‌ها به خاطر اختلاف فصل آن‌هاست. پس فصولند که متضادان بالذات هستند؛ در حالی که فصول تحت جنس قرار ندارند؛ زیرا جنس از حقیقت فصل خارج است. افزون‌براین، تعاقب بر موضوع واحد که شرط دیگر ضدان است، در فصول جاری نیست (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۳۱۵؛ صدرالدین شیرازی، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۱۱۵).

پاسخ: جنس و فصل در خارج متحد بوده، به وجود واحد موجودند و وجود آن‌ها عین وجود نوع است. پس آنچه در خارج، تضاد بر آن صادق است، وجود انواع است و انواع تحت جنس قرار دارند و تعاقب بر جنس واحد درباره آن‌ها صادق است (همان).

نتیجه

در این نوشتار، به واکاوی حقیقت ضدان پرداختیم. نخست به پیشینه این بحث نزد اندیشمندان منطقی و فلسفی اشاره شد؛ سپس با تبیین معنای لغوی و اصطلاحی ضدان و مرور تعاریف آن، اختلاف این تعاریف در هفت محور بیان شد که عبارت‌اند از: وجودی بودن ضدان، اشتراک ضدان در جنس واحد، نهایت اختلاف میان ضدان، لزوم موضوع یا محل برای ضدان، تعاقب بر موضوع واحد، و شخصی یا کلی بودن موضوع ضدان. سرانجام برای هر یک از ضدان مشهوری و ضدان حقیقی، تعریفی جداگانه ارائه کردیم و در همین راستا، نقاط تمایز ضدان از دیگر متقابلان بررسی شد. در بیان ضدان حقیقی آمده است: دو امر وجودی‌اند که تحت یک جنس قریب قرار دارند و میان آن‌ها دو نهایت اختلاف وجود دارد. به خاطر ناسازگاری آن دو با یکدیگر، اجتماعشان در موضوع واحد محال است و چنانچه یکی از آن دو برای موضوع لازم نباشد، می‌توانند در پی هم بر موضوع وارد شوند و موضوع از یکی به دیگری منتقل شود. اما ضدان مشهوری اعم از ضدان حقیقی‌اند و برخی از قیود مانند وجودی بودن ضدان و نهایت اختلاف در آن‌ها مطرح نیست. همچنین تفاوت و تمایز ضدان از دیگر اقسام تقابل، تقسیم ضدان از حیث وجود واسطه و عدم آن و از حیث جواز و عدم جواز انتقال موضوع از یک ضد به ضد دیگر یا به واسطه، روشن شد.

در پایان نیز دو اشکال بررسی و پاسخ داده شد. اشکال نخست این بود که چگونه تضاد قسیم تضایف شده است؛ در حالی که تضاد عنوانی اضافی و مندرج در تضایف است و ضدان مضافان هستند. اشکال دوم مبتنی بر شرط اشتراک ضدان در جنس قریب بود؛ زیرا مطابق این شرط، تضاد مختص انواع اخیر است، مانند سیاهی و سفیدی که دو نوع مندرج در رنگ هستند و تفاوت انواع اخیر به فصول است؛ پس تضاد حقیقی میان فصول است و فصول مندرج در جنس نیستند.

منابع

۱. ابن حزم، علی بن احمد، ۱۹۸۳م، رسائل ابن حزم الاندلسی، تحقیق احسان عباس، بیروت.
۲. ابن رشد، محمد، ۱۹۹۴، رسائل، تصحیح جیرار جهامی و همکاران، بیروت، دار الفكر اللبناني.
۳. ساوی، عمرین سهلان، ۱۹۹۳، البصائر النصيرية، مقدمه رفیق عجم، بیروت، دار الفكر اللبناني.
۴. ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۱۳۲۶ق، تسع رسائل، چاپ دوم، قاهره، دارالعرب.
۵. —، ۱۳۶۴، النجاة، تصحیح و مقدمه محمدتقی دانش پڑوه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۶. —، ۱۳۷۶، الالهيات من كتاب الشفاء، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
۷. —، ۱۳۷۹، التعليقات، تصحیح عبدالرحمن بدوی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی.
۸. —، ۱۴۰۴ الف، الشفاء؛ المنطق، زیر نظر ابراهیم مدکور، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی.
۹. —، ۱۴۰۴ ب، الشفاء؛ الطبيعيات؛ السماع الطبيعي، زیر نظر ابراهیم مدکور، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی.
۱۰. ابن مقفع، عبدالله، ۱۳۵۷، المنطق، تصحیح محمدتقی دانش پڑوه، تهران، انجمن فلسفه.
۱۱. ابن منظور، محمد، ۱۴۱۴ق، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار صادر.
۱۲. ابوالبركات، هبة الله بن علی، ۱۳۷۳، المعتبر فی الحکمة، تصحیح فتحعلی اکبری، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان.
۱۳. ارسطو، ۱۳۸۵، ما بعد الطبيعية (متافیزیک)، ترجمه محمد حسن لطفی، تهران.
۱۴. —، ۱۹۸۰م، منطق ارسطو، تصحیح عبدالرحمن بدوی، بیروت - کویت، دار القلم و وكالة المطبوعات.
۱۵. بهمنیار، ۱۳۷۵، التحصيل، تصحیح مرتضی مطهری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
۱۶. تفتازانی، مسعود بن عمر، ۱۴۰۹ق، شرح المقاصد، تحقیق، تعلیقه و مقدمه عبدالرحمن عمیره، قم، شریف رضی.
۱۷. جرجانی، علی بن محمد، بی تا، شرح المواقف، تصحیح محمد بدرالدین نعلانی، قم، شریف رضی.
۱۸. سهروردی، یحیی بن حبش، ۱۳۸۰، مجموعه مصنفات، تصحیح هنری کرین، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۹. شهابی خراسانی، محمود، ۱۳۶۱، رهبر خرد، چاپ ششم، تهران، کتابفروشی خیام.
۲۰. شهرزوری، محمد بن محمود، ۱۳۸۰، شرح حکمة الاشراق، تحقیق حسین ضیائی، چاپ دوم، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

۲۱. —، ۱۳۸۳، رسائل الشجرة الالهية، تحقیق، تصحیح و مقدمه نجفقلی حبیبی، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.
۲۲. صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم، ۱۹۸۱، الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة، چاپ سوم، بیروت، دار احیاء التراث.
۲۳. —، بی تا، شرح الهدایة الاثریة، اصفهان، انتشارات مهدوی.
۲۴. علامه حلی، حسن بن یوسف، ۱۳۸۱، الجوهر النضید، تصحیح و تعلیقه محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار.
۲۵. غزالی، محمدبن محمد، ۱۹۹۴، محک النظر، تحقیق رفیق عجم، بیروت، دار الفکر اللبنانی.
۲۶. فارابی، محمد، ۱۴۰۸ق، المنطقیات، تحقیق و مقدمه محمدتقی دانش پژوه، قم، منشورات مکتبه آیه الله المرعشی.
۲۷. فخررازی، محمدبن عمر، ۱۳۷۳، شرح عیون الحکمة، تحقیق احمد حجازی احمد السقا، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام.
۲۸. —، ۱۴۱۰ق، المباحث المشرقیة، تحقیق محمد معتصم بالله البغدادی، بیروت، دارالکتاب العربی.
۲۹. —، ۱۴۱۱ق، المحصل، مقدمه و تحقیق دکتر اتای، عمان، دار الرازی.
۳۰. فیومی، احمد، ۱۴۱۴ق، المصباح المنیر، ج ۲، چاپ دوم، قم، مؤسسه دارالهجرة.
۳۱. میرک بخاری، محمدبن مبارکشاه، ۱۳۵۳، شرح حکمة العین، تصحیح جعفر زاهدی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی.
۳۲. نصیرالدین طوسی، محمد، ۱۳۷۵، اساس الاقتباس، تعلیقه سید عبدالله انوار، تهران، نشر مرکز.
۳۳. —، ۱۴۰۵ق، تلخیص المحصل، چاپ دوم، بیروت، دار الاضواء.